

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟

جعفر آقایانی چاوشی

پژوهشگر تاریخ و فلسفه ریاضیات

و عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف

به روان مادرم - همو که زندگی را با مهربانی و پرهیزگاری سپری کرد

آنچه که در زیر می‌آید، بازنویسی دو مقاله انتقادی است که در شماره‌های ۷۵ و ۷۸ مجله فرهنگی و هنری رودکی بچاپ رسیده است.

این دو مقاله در رد سلسله مقالاتی که در آنها خیام و معری به کفر و زندقه متهم گردیده بودند نگاشته شده بودند.

از آنجائیکه در سالهای اخیر نیز مقالات و کتابهایی درباره خیام چاپ گردیده‌اند که متضمن همین تهمت‌ها می‌باشند، مانیز در صدد بازنویسی دو مقاله پیشین خود و چاپ مجدد آنها برآمدیم، تا پاسخی براینگونه اتهامات باشند.

## ۱- آیا خیام و ابوالعلاء معری، زندیق بوده‌اند؟

(پاسخ به مقاله "نگاهی به دو زندیق ابوالعلاء معری و ختّام)

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

«حافظ»

شناخت احوال و آثار شاعران و اندیشمندان گذشته و تحقیق در فراز و نشیب روحی آنان کار ساده‌ای نیست، پژوهشگر باید با امعان نظر، اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عصر آنان را مطالعه و متون قدیم و جدید را درباره ایشان با دید انتقادی بررسی نماید و بعد به ارزیابی آثار برجای مانده این اندیشمندان و شاعران بپردازد.

دشواری این کار زمانی زیاد می‌شود که سروکار ما با متفکرانی باشد که در عصر خویش به کفر و زندقه متهم بوده‌اند.

در این صورت علاوه بر اشراف کامل بر اوضاع سیاسی عصر آنان باید آثار موجود درباره این متفکران و نیز نوشته‌ها و اشعار خود آنان را نکته به نکته، مو به مو مورد تحلیل و تدقیق قرار داد و نظریات متناقض را گردآوری کرد و سپس با اجتهاد کامل و بدون دخالت دادن اغراض شخصی، درباره آنان به داوری نشست. چرا که در طول تاریخ چه بسیار فلاسفه و شعرگویان مؤمنی بوده‌اند که تنها به جرم مخالفت با پاره‌ای از خرافات و یا قیام علیه حاکمان ستمگر به کفر و زندقه متهم گردیده‌اند. بدیهی است که کسانی که از وسواس کافی به دورند و به چند مأخذ پراکنده بسنده می‌کنند و بعد حرفهای گذشتگان را بدون کم و کاست تکرار می‌نمایند، نباید بر خود نام محقق و پژوهشگر را بگذارند و کارشان نه تنها مفید هیچگونه فایده‌ای نیست، بلکه برعکس می‌تواند برای جامعه مخرب و فسادانگیز باشد. حال با ذکر این مقدمه به سراغ مقاله "نگاهی به دو زندیق ابوالعلاء معری و ختّام" که توسط فردین شیروانی و حسن شایگان نوشته شده و در شماره ۷۳-۷۴ مجله رودکی به چاپ رسیده است، می‌رویم.

نویسندگان مقاله نه تنها روش علمی را در نقد آثار و افکار این دو متفکر اسلامی رعایت نکرده، بلکه با پیشداوری و برای بدنام کردن آنان به میدان آمده‌اند. زیرا با بهره‌گیری از برخی از تک بیت‌های لزومیات معری و تأویل و تفسیر ناروای آنها و یا به

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۴۳

استناد چند رباعی مبتذل منسوب به خیام، کوشیده‌اند تا ایندو شاعر را زندیق معرفی نمایند.

آیا انتساب زندقه به ابوالعلائی که به قول ناصر خسرو صائم الدهر وقائم اللیل بوده و خیامی که به تعبیر معاصرانش شیخ الامام یعنی پیشوای مذهب سوزمین خویش بشمار می‌رفته، می‌تواند مورد قبول عقل سلیم باشد؟ ما در زیر کوشیده‌ایم تا بی پایه بودن این اتهامات را ثابت کنیم.

۱- نویسندگان پس از ذکر سفر ابوالعلا به حلب یادآوری کرده‌اند که "حلب همانجاست که سعدی در عشق و ازدواج شکست خورد، اما معری جوان که از سعدی عاقلتر بود، تا آخر عمر به ازدواج تن در نداد."

منظور نویسندگان از عشق و ازدواج سعدی در حلب، قطعاً ازدواج تحمیلی سعدی با دختر یکی از بازرگانان حلب بوده که تفصیلش در گلستان آمده است. برخلاف ادعای نویسندگان در این ازدواج هیچگونه عشقی در میان نبود و هم به این دلیل به شکست انجامید.

وانگهی معلوم نیست که نویسندگان مقاله به چه دلیلی "ازدواج نکردن" را شرط "عاقل بودن" دانسته‌اند.

۲- نویسندگان پس از ذکر بیزاری ابوالعلاء از بحث وجدل مذاهب نوشته‌اند "اگر بتوان قول ناصر خسرو را باور داشت، ابوالعلاء کتاب عظیم الفصول والغایات را به معارضه با قرآن سرود و پرداخت."

گویا نویسندگان مقاله مانند کسانی که گفته‌های ابوالعلا را نمی‌فهمیده‌اند به سخن ناصر خسرو نیز توجه نکرده‌اند و عکس منظور او را دریافته‌اند.

چه ناصر خسرو در سفرنامه خود نوشته است که چون بیشتر مردم مطالب کتاب الفصول والغایات را نمی‌فهمیدند، تصور می‌کردند که او آن را برای معارضه با قرآن نوشته است و او را متهم می‌نمودند، در صورتی که حقیقت امر غیر از این بوده است. عین نوشته ناصر خسرو چنین است:

«و کتابی ساخته، آن را الفصول والغایات نام نهاده و سخنها آورده است مرموز و مثلها به الفاظ فصیح و عجیب، که مردم بر آن واقف نمی‌شوند مگر بر بعضی اندک و آن کسی نیز که بر وی خواند (یعنی حتی کسی که کتاب را نزد ابوالعلا بخواند، همه

رموز آن را درک نمی‌کند) چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب را به معارضه قرآن کرده‌ای.<sup>۱</sup> (یعنی چون از درک معنای این کتاب عاجز بودند تصور می‌کردند که معری این کتاب را برای معارضه باقرآن نوشته است، حال آنکه چنین نبوده است).

وانگهی ابوالعلا که خود در کتاب رساله الغفران، ابن راوندی را به دلیل آنکه کتابی در معارضه با قرآن ساخته، سخت مورد نکوهش قرار داده است، چگونه ممکن است، خود به این کار پردازد.

۳- نویسندگان آنگاه می‌گویند ابوالعلا در کتاب الفصول والغايات با فصاحتی کم نظیر به اسب و ستاره و شب قسم می‌خورد و اینسان به بیان عقاید خویش می‌پردازد:

إِنَّمَا أَهْلُ الْأَرْضِ ذُو عَقْلٍ بَلَّا دِينٍ وَآخِرُ دِينٌ لَا عَقْلَ لَهُ  
(مردم زمین دو گروهند: دسته‌ای که عقل دارند و دین ندارند و دسته دیگری که دین دارند و عقل ندارند).

شاهد مثالی که نویسندگان ذکر کرده‌اند در حقیقت از کتاب الفصول والغايات نیست، بلکه از دیوان اشعار لزوم مالا یلزم می‌باشد که هیچ ارتباطی به این کتاب ندارد. زیرا کسانی که قصدشان معارضه با قرآن باشد به روش قرآن کتاب می‌نویسند و شعر نمی‌سرایند و کتاب الفصول والغايات ابوالعلا نیز به سبب شباهت ظاهری اسولیش با قرآن که نه شعر است و نه نثر، توهم معارضه با قرآن را پیش آورده است. حال برای روشن شدن مطلب قطعه‌ای از آن کتاب را نقل می‌کنیم تا خوانندگان ضمن آشنائی با سبک آن، مشاهده کنند چگونه از آن بوی کفر و زندقه نمی‌آید؟! ابوالعلا در قطعه‌ای از این کتاب چنین نوشته است:

"اقسم بخالق الخيل، والعيس الواجقه بالرحيل تطلب مواطن حليل، والريح الهابة بليل، بين الشرط ومطالع سهيل، ان الكافر لطويل الويل وان العمل لمكثوف الذيل، شعر النابغة وهذيل وغنا الطائر على الغيل، شهادة بالعظمة لمقيم الميل، فانعش سائلك بالنيل وليكن لفظك بغير هيل، وایاک ومدارج السيل وعلیک التوبه

من قبیل<sup>۲</sup>

یعنی: سوگند به آفریننده اسبان و شترانی که باشتاب به سوی مقصدشان روانند و سوگند به نسیمی که از طلوع اولین ستاره شب تا درخشش ستاره سهیل می‌وزد که کافران جاودانه در دوزخند. به راستی عمل نیک آدمی گرفتاریها را از او دور می‌کند. شعر نابغه و هذیل و نغمه پرندگان در کنار جویباران، ستایش از آن خدای عادل پایدار است. آن کس که از تو چیزی خواست خشنودش کن. واز بکار بردن سخن ناسنجیده بپرهیز و درگذرگاه سیل میارام و پیش از آنکه طومار زندگی ات در هم پیچیده شود توبه کن تا نجات یابی.

چنانکه مشاهده می‌شود، این مطالب ابوالعلائی تنها هیچگونه نشانه‌ای از کفر ندارد، بلکه برعکس مبین ایمان او به خداست.

۵- نوشته‌اند: "اگر بخواهیم اشعار کفرآمیز و مرتدانه او (= ابوالعلائی) را شماره کنیم، ممکن است نخست دچار وحشت شویم و سپس به شگفتی بيفتیم که چطور در دنیای اسلام با آن فضای گرم عصبیت او جان به سلامت برده است." اگر در دنیای قانونمند اسلام ابوالعلائی گرفتار هیچگونه محکومیتی نشده است این بدان معنی است که وی مرتکب هیچ جرمی نگردیده و هیچ مطلبی که دال به کفر و زندق باشد بر زبان جاری نکرده است.

او به گفته معاصرین و نیز به گواهی آثارش نه تنها مؤمن به دین مبین اسلام بوده، بلکه نسبت به درماندگان با عطف و رفتار می‌کرده و ثروتش را نیز وقف آنان نموده و خود در کنج عزلت زندگی را سپری می‌کرده است. اما چون نابینا بود بهر حال از این دنیای تیره خود رنج می‌برد و گاهی از شدت یأس و ناامیدی به زمین وزمان ناسزا می‌گفت ولی به محض آنکه حالش مساعد می‌شد، به سرودن اشعاری می‌پرداخت که برخاسته از ایمان قلبی اش به خداوند بود.

از آن جمله است:

# أَقْرَبَانُ زُبَا قَدِيرًا      وَلَا أَلْقَى بَدَائِعَهُ بِجُهْدٍ

یعنی: اعتراف می‌کنم که مرا آفریدگاری است توانا و زیبایی‌های آفرینش او را انکار نمی‌کنم.

وَإِذْ لَوْلَا أَلَمْتُكَ الْمُفْتَرَضُ      \* فَلَا تُرْكُ وَرَعَا فِي الْحَيَاةِ

یعنی: در زندگی پارسائی را از دست مده و فرایض آفریدگارت را بجا آور. او همچنین اشعار زیادی در ستایش پیامبر بزرگ اسلام و نیز ایمان به روز بازپسین سروده است که همگی از ایمان مذهبی او حکایت می‌کنند. بنابراین آیا میتوان چنین مرد روشن ضمیر و باتقوائی را تنها به سبب چند بیت شعر بدبینانه‌ای که ناشی از رنج نابینائی است زندیق دانست و به دست دژخیم سپرد؟!۱

نویسندگان آنگاه برای سؤالی که خود طرح کرده‌اند، این چنین پاسخ داده‌اند: "عرب زن و اسبش را نمی‌بخشید و هر دو را تازیانه می‌زد لیکن از خطای شاعر درمی‌گذشت."

این ادعای ایشان حتی در مورد شاعران جاهلیت هم صادق نیست، چه رسد به دوره اسلامی که قرآن کریم و پیامبر بزرگوار اسلام با انتقاد شدید از شاعران غیر متعهد و هرزه در اعتبار آنان را برای همیشه سست کردند. وانگهی تاریخ عرب نشان می‌دهد که برخلاف گفته نویسندگان مقاله، اعراب خطاهای شاعران را نمی‌بخشیدند. چه بسیار شاعرانی بوده‌اند که در دنیای عرب، مورد خشم و آزار قرار گرفته‌اند.

از باب مثال طرفه بن العبد شاعر دوره جاهلیت به علت ناسزاگفتن به عمرو بن هند پادشاه حیره زندانی و سپس مقتول شد. ابو محجن ثقفی شاعر دوره اسلامی به علت باده نوشی در زمان خلافت عمر بارها زندانی و تبعید شد. عبدالرحمن جُمَحی به علت ناسزاگفتن به عثمان بن عفان و هجو وی زندانی گردید. یزید بن مفرغ به سبب هجو بنی امیه دستگیر و شکنجه شد. کُمیت اسدی به علت اشعار سیاسی اش که علیه بنی امیه می‌سرود به قتل رسید و شاعران دیگری که ذکر اسامی آنها از حوصله این مقاله خارج است.<sup>۳</sup>

۶- نویسندگان پس از شرح حال مختصری از معری به سراغ خیام شاعر و ریاضیدان رفته‌اند تا به خیال خود اندیشه‌های مشترک این دو شاعر و متفکر را مورد مقایسه قرار دهند. مثلاً با توجه به کراهت معری از ازدواج خیال کرده‌اند که خیام نیز

۳. برای کسب اطلاع بیشتر درباره این شاعران رجوع شود به عبدالعزیز الحلفی "شاعران زندانی" ترجمه محمد حسین ساکت، وحید، سال هفتم، شماره ۶، ص ۷۳۹-۷۵۰

چنین کراهتی داشته است، آنها نوشته‌اند:

"پیر نیشابور با پیروی از روش فیلسوفانه به زناشوئی تن در نداد و اینکه گفته‌اند امام محمد بغدادی داماد خیّام بوده است، به احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که او نه با دختر خیّام بلکه با خواهرش مزاجت کرده است."<sup>۳</sup>  
برخلاف پندار نویسندگان، خیّام ازدواج کرده و امام محمد بغدادی، نه شوهر خواهر بلکه شوهر دختر او بوده است، چراکه بیهقی ضمن شرح حال خیّام نوشته است:

"وَحَكِّي خُتْنَةُ الامام محمدالبغدادی..."

یعنی: امام محمد بغدادی شوهر دختر خیّام چنین برایم تعریف کرد..."

کلمه "ختن" در زبان عربی به معنی شوهر دختر است.

اگر امام محمد بغدادی شوهر خواهر خیّام می‌بود، بیهقی بجای کلمه "ختن" کلمه "صهر" را به کار می‌برد.

اما نه تنها بیهقی بلکه رشید و طواط نیز ضمن بحثی که از امام محمد بغدادی کرده است، او را "ختن" خیّام و نه "صهر" او دانسته است.

او در نامه‌ای به امام محمد بغدادی نوشته است: کتاب الی الامام محمد البغدادی ختن الامام عمر خیّامی النیشابوری"

۷- دلیل دیگری که نویسندگان بر عدم ازدواج خیّام ذکر کرده‌اند، همانا استناد به گفته یاراحمد تبریزی است. آنها نوشته‌اند: "حتّی یار احمد تبریزی نویسنده عصر صفوی که با همه بیسوادی قطعاً بر منابعی دسترسی داشته به صراحت می‌نویسد که از خیّام هیچ فرزندی و یادگاری نماند، جز رسالت و اشعار و آثار او."

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که چگونه شما به گفته کسی که به قول خودتان بی سواد است، استناد می‌کنید، مگر نه این است که شرط اساسی تحقیق عدم استناد به منابعی است که از طرف اشخاص غیر موثق و بیسواد ارائه گردیده است.

و انگهی منابعی وجود دارند که گفته یاراحمد تبریزی را نقض می‌کنند مثلاً دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا ضمن شرح حال شاهفورین محمد اشهری نیشابوری نوشته است:

"نسب شاهفور به حکیم عمر خیّام می‌رسد"<sup>۴</sup>.

۸- نویسندگان معتقدند که خیام با صوفیه میانه خوشی نداشت و تنها اهل استدلال بود و تأکید می‌کنند که او "علم برهانی را با الهامات روحانی معاوضه نکرد". در حالی که اثر فلسفی خیام تحت عنوان علم کلیات درست عکس این ادعا را ثابت می‌کند خیام در این اثر شناخت خدا را از طریق صوفیه که مبتنی بر الهامات روحانی و کشف و شهود است، بهترین روش نامیده و آن را بر روشهای فلاسفه و اسماعیلیه ترجیح داده است.

۹- اما چیزی که در نوشته این نویسندگان جلب توجه می‌کند جمع نقیضین است. آنان از طرفی به استناد اشعار عربی و یک رباعی فارسی خیام، او را دارای روح قناعت و مناعت دانسته‌اند که برای امرار معاش به نیم نانی قناعت می‌کرده است، از طرف دیگر نوشته‌اند که: "خیام برخلاف ابوالعلائی معری نه تنها گیاهخوار نیست بلکه خیلی هم خوش خوراک است:

گر دست دهد زمغز گندم نانی  
وز می‌دو منی، زگوسفندی رانی

کافی است نگاهی به صفحات نوزده‌نامه بیفکنیم تا بدانیم که او فصل مستقلی را به سفره و خوان در ضیافت‌های ایرانی اختصاص داده و از آن بعنوان سنت یاد کرده و حتی خلفای عباسی را به خاطر تکلف و دست و دل بازی در گسترش رنگین‌ترین سفره‌ها که با گوشت حیوانات شکاری و شرابهای رنگین و گوارا و شیرینی‌ها و حلواهای خوش طعم و عطرآگین تهیه شده ستایش می‌کند.

مؤلف نوزده‌نامه شخص دروغگو و شیادی بیش نیست که معلوم نیست برای چه هدفی این اثر را به خیام نسبت داده است.

در این اثر شراب با آب و تاب ستایش شده است، حال آنکه از قدیمترین اثر یافت شده مربوط به شش هزار و پانصد سال پیش<sup>۵</sup> تا آثار علمی عصر حاضر این نوشابه مهلک همواره بعنوان یکی از عوامل بدبختی انسان معرفی شده است.

کتابهای و مقالاتی که بر ضد شراب و سایر نوشابه‌های الکلی نوشته شده بیرون از شمار است. اما از آنجائی که مؤلف نوزده‌نامه، زکریای رازی پزشک عالیقدر ایران را جزو ممدوحان شراب نامیده است، برای اثبات دروغگوئی او تنها به مطلبی از کتاب الطب الروحانی در مذمت شراب‌خواری می‌پردازیم. رازی در این کتاب می‌نویسد:

۵. رجوع شود به مقاله "نخستین سند در تاریخ بشری در نهی مسکرات مربوط به ۶۵۰۰ سال پیش" در مجله دانشمند، شماره ۱۴۱، ص ۱۹.



## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۴۹

"شراب بزرگترین مایه هوای نفس و بزرگترین آفت خرد است، و این بدان جهت است که به دو نفس شهوانی و غضبی نیرو می‌بخشد و بر قوت آنها می‌افزاید و چنان می‌شود که سخت از او می‌خواهند که به هر چه دلخواهشان است مبادرت ورزد و نفس ناطقه را چندان سست می‌کند و نیروهای آن را از کار می‌اندازد که گوئی از بکار بردن فکر و عقل باز می‌ماند و... چنان آسان زمام وی به دست نفس شهوانی می‌افتد که به هیچ روی در بازداشتن آن نمی‌کوشد و از آن ناخرسند نمی‌شود و این خود از دست دادن عقل و درآمدن در جهان چهارپایان است و از این رو برخردمند واجب است که از آن دوری کند..."<sup>۶</sup>

۱۱- نویسندگان آنگاه از گفته علی دشتی که نوروزنامه را اثر یک زردشتی دانسته است، ابراز شگفتی کرده و نوشته‌اند: "کدامین زردشتی رساله‌ای می‌نویسد که در خلال آن این همه ابیات و امثال عربی گنجانده باشد؟!".

مثل اینکه زردشتی بودن، لازمه ناآگاهی از زبان و ادبیات عربی است. آیا مهیار دیلمی نمی‌تواند گفته این نویسندگان را نقض نماید؟ او در عین اینکه یک زردشتی بود در زبان عربی بسیار تبحر داشت، و پس از اینکه در شعر و ادبیات عربی شهرت فراوان یافت، مسلمان شد.

۱۲- باز می‌نویسند: "بگذریم از اینکه استاد ملک الشعرا بهار که در سبک‌شناسی پژوهش و نگارشی سترک دارد، و علامه محمد قزوینی استاد مسلم و محقق عالی‌قدر و بالاخره استاد مجتبی مینوی این بزرگ فرزانه معاصر، هر سه نوروزنامه را اثر مسلم خیام دانسته‌اند."

یعنی چون این اساتید و فرزندان به قول ایشان این رساله را از خیام دانسته‌اند، ولو اینکه رساله مزبور با اندیشه و طرز فکر خیام هماهنگی نداشته باشد، ماهم باید کورکورانه از آنان تبعیت کنیم و به قول سعدی:

اگر او روز را گوید شب است این      بیاید گفت: اینک ماه و پروین<sup>۷</sup>

۱۳- نویسندگان با ذکر چند رباعی مبتذل منسوب به خیام، هم خیام و هم معری را زندیق و پوچ گرا دانسته و نوشته‌اند: "معری زاهدانه زندگی می‌کرده و شراب نمی‌نوشیده، ولی خیام برعکس."

۶. سید حسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۵۰، صص ۲۱۰-۲۱۴.

و ادامه می‌دهند که: «باب شراب نوروزنامه را پیشاپیش برگشودیم که آن صفحات درخشان، گواه یک چیز است: هیچ چیز در تن آدمی نافع‌تر از شراب نیست خاصه شراب انگوری تلخ و صافی که غم را ببرد و دل را خرم کند همین جاست که کوزه با او به نجوا و درد دل می‌آید:

لب بر لب من نهاد و می‌گفت به زار      می‌خور که بدین جهان نمی‌آئی باز»

نویسندگان با استشهاد به این صفحات نوروزنامه در باب شراب و یا به تعبیر ایشان صفحات درخشان، علت پافشاری دست‌های مرموز را در انتساب این رساله به خیّام آشکار نموده‌اند، زیرا آنان که چند رباعی مبتذل و عاصیانه منسوب به خیّام را رواج داده و در انتساب نوروزنامه به خیّام اصرار ورزیده‌اند با تدبیر از این نویسندگان بوده و بی‌گدار به آب نمی‌زده و انگشت روی نقطه اصلی نمی‌گذاشته‌اند. اما از علتی که ایشان برای محاسن نوروزنامه آورده و آن را به این دلیل زائیده طبع خیّام دانسته‌اند، ناگهان معلوم می‌شود که دشمنان اسلام هم از همین فصل مربوط به شراب نوروزنامه و نیز آن رباعیات رندانه خوششان می‌آمده که در انتساب آنها به خیّام از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرده‌اند، ولی رعایت مصالح خاص اقتضاء می‌کرده که آن رباعیات و این کتاب را از روی جنبه دیگری مورد تحسین قرار دهند.

اما باید به این نویسندگان متذکر شد که این تلاش‌ها بیهوده است و ثابت شده است که نه این چند رباعی مبتذل و نه آن نوروزنامه هیچیک از طبع حکیم بزرگوار نیشابور تراوش نکرده و این قبائی که شما دوخته‌اید بر قامت او راست نمی‌آید. بنابراین سزاوار نیست که "از روی بی‌خردی و نادانی و به علل جریانهای نامرئی سیاسی این مرد بزرگ را برای تأمین آرزوها و مطامع بیگانگان که همه مقدّسات ما را از طریق فریبکاری می‌خواهند لجن مال کنند رند خراباتی و مست سرشار بشناسیم و او را از مقام بلندی که در علم و حکمت و نجوم داشته است سقوط داده و اجازه دهیم که میکده‌ها و مجامع آلوده به هوسرانی‌ها بنام او خودنمایی کنند."<sup>۷</sup>

۷. محمد جناب زاده "خیام و پیرایه‌هایی که به او بسته‌اند" مندرج در کتاب استفاده دانشمندان مغرب زمین از جبر و مقاله خیام، تألیف دکتر جلال مصطفوی، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۳۶.

## ۲- زندیق نبوده‌اند

(پاسخ به مقاله اعتراضیه نویسندگان)

زاغ چون شرم ندارد که نهد پا بر گل

بلبلان را سزد ار دامن خاری گیرند

«حافظ»

### سردبیر مجله رودکی

از اینکه صفحاتی از مجله رودکی را به نقد علمی و بحث آزاد اختصاص داده‌اید جای بسی خوشوقتی است و امید است که این شیوه مرضیه دنبال شود و مسئولان مجلات دیگر نیز با تاسی به شما راه را برای هرگونه مباحثه و نقادی اندیشه بگشایند، زیرا همانطوریکه خود نوشته‌اید: "هرگونه بحث سالم و به دور از اغراض شخصی و از سر اعتقاد و آگاهی در روشن کردن زوایای مبهم یا تاریک مسائل قابل طرح اقدام مثبتی بشمار می‌آید".

اضافه براین، کار نقد در علم، ادب، هنر و فلسفه اگر از سرآگاهی و انصاف صورت گیرد در باروری و شکفتن استعدادها نقش اساسی خواهد داشت. به قول یکی از منتقدان غربی ارزش یک نویسنده به قدرت انتقاد اوست و اینقدر هست که هشدارها و فریادهای اعتراض او همواره می‌تواند جامعه را از رکود و رخوت نجات دهد.

کیست که منکر نقش منتقدانی چون ارسطو، بوالو، سن بوو، چرنیفسکی، بلینسکی و دهها مانند آنها در پیشرفت ادبیات اروپائی شود؟ کسانی که از تاریخ علم، آگاهی دارند به خوبی می‌دانند که پیشرفت و دگرگونی در علم زمانی آغاز شد که بعضی از عالمان ژرف اندیش به نقد فلسفه ارسطوئی پرداختند.

اما باید این اعتراف تلخ را کرد که فقدان ناقدان چیره دست و موشکاف موجب گردیده است که ما ایرانیان با داشتن فرهنگی غنی هنوز هم راه رکود و تحجر در پیش گیریم و از موضوعات و مطالب دیگران بنحو جانگزائی تقلید نمائیم و در صحت و سقم این مطالب شک و شبهه‌ای بخود راه ندهیم.

اما این وضع تاکی باید ادامه داشته باشد؟ تا چند باید توقف را بر تحرک ترجیح دهیم و به جای پاره کردن تارهای عنکبوتی که افکارمان را در برگرفته و گشودن افق‌های دیگری در اندیشه همچنان خوابزده و مغفول بسر ببریم؟

این سخن زیبا و عمیق مولوی گوئی خطاب به ماست که:

خموشید، خموشید خموشی دم مرگست هم از زندگیست اینک زخاموش نفیرید  
 یکی تیشه بگیری پس حفره زندان چو زندان بشکستید همه شاه وامیرید  
 این خاموشی و خمودگی ما مع الاسف به عده‌ای میدان داده تا با جعل  
 و ترفندهای دیگری به تحریف شخصیت‌های ادبی و فلسفی بپردازند و چهره آنان را  
 دگرگون جلوه دهند. در اینجا اگر کسی از چنین مقالاتی انتقاد کند و با دقت سره را از  
 ناسره و غث را از سمین تشخیص دهد پاسخش فحش است و ناسزا.  
 اما این ناسزاها، هیچیک ما را از راهیکه در پیش گرفته‌ایم باز نخواهد داشت. به  
 همین جهت است که در این مقاله نیز نقد خود را از مقالات نویسندگانی که  
 قصدشان تحریف شخصیت هاست پی می‌گیریم.

غلام آن کلماتم که آتش افروزد نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز

(حافظ)

مقاله جوابیه‌ای که به قلم یکی از نویسندگان مقاله "نگاهی به دو زندیق  
 ابوالعلمری و خیام" تحریر شده و در شماره ۷۷ مجله رودکی چاپ شده بود  
 بازتاب نقد علمی ما، از این مقاله بود. بازتابی عاری از منطق و پراز دشنام و ناسزا.  
 جوابهای معترض به انتقادات منطقی ما، بی شباهت به دهن کجی اطفال  
 دبستانی نیست. و حاکی از آنست که وی چون از دادن پاسخی به سزا به این  
 انتقادات درمانده ناچار روش مغلطه پیش گرفته و از شاخی به شاخ دیگر پریده  
 است. گویانکه در این کار نیز مهارت لازم را نداشته است.

جای هیچگونه گله‌ای از معترض نیست، زیرا آنان که در عصر پیشرفت علم و  
 صنعت، شرابخواری و لاقیدی را تبلیغ می‌کنند، چه گویند اگر ما را مرتجع و  
 نافرهیختگان قشری خطاب نکنند و چه کنند اگر علم و منطق را به بازی و استهزا  
 نگیرند.

نخست باید از این معترض پرسید شما که به قول خود "در کنج قناعت و پشتکار  
 گرد از چهره افتخارات سرزمین خویش می‌زدائید" در این سلسله مقالات خود چه  
 افتخاری به افتخارات سرزمین خویش افزوده‌اید و چه پیام و نکته جالبی از خیام یا  
 معری و یا حافظ برای ما کشف کرده‌اید؟ شما که همه این بزرگان را یارند شرابخوار

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۵۳

دانسته‌اید و یا کافر و زندیق. اگر اسم این کار را زدودن گرد از چهره افتخارات گذشته سرزمین خویش می‌گذارید سخت در اشتباهید.

ما در دفاع از انتقادهایمان، اصرار نمی‌ورزیم، زیرا نیک می‌دانیم که هر عقل سلیمی از مقایسه انتقادات ما وجوابهای شما حقیقت را باز خواهد شناخت. اما چیزی که مایه شگفتی ماست، این است که شما یک مورد از این انتقادات را وارد دانسته‌اید! زیرا از شجاعت و شهامتی که در شما سراغ داریم، تصور می‌کنیم که اگر این یک مورد را هم انکار می‌کردید بسیار خوب می‌شد و می‌توانستید با کمال غرور و افتخار بگوئید که ابوالعلائی معری، خیام، مورخین گذشته و منتقدان حاضر بیخود کرده‌اند که مطابق میل ما حرف نزده‌اند.

علامه قزوینی، ملک الشعرای بهار، مجتبی مینوی، صادق هدایت و یکانی تنها برای شما، حکم مجتهدان جامع شرایط را دارند و مرجع تقلیدتان هستند. ما به وضوح می‌گوئیم که در مسائل علمی که باب اجتهادشان برای همه کس گشوده است از کسی تقلید نمی‌کنیم و معتقدیم که در این مسائل تقلید جائز نیست. اساتید مذکور هر قدر هم که عالیمقام باشند، مقام حقیقت از آنان بالاتر است، متفکر و اندیشمند باید خود صاحب نظر باشد و در پی کشف حقیقت علمی برود، نه آنکه برای خود مراجع تقلیدی بسازد و کورکورانه از آنان تقلید و پیروی نماید و سخنان آنان را بعنوان وحی منزل تلقی نماید.

آری فرق است بین ما که برای کشف حقیقت حدود و حصراری را نمی‌شناسم با کسانی که در حصراری تنگ خود را محدود کرده و عنکبوت آسا به دور خود می‌تند و در آنچه که شخصاً باور دارند چنان خشک و متعصبند که هر نظر تازه و یا مخالف با آن را سنجدیده و بررسی نکرده مردود می‌شمارند. ما جستجوگر حقیقت هستیم و با شک و تردید در آنچه دیگران ارائه داده‌اند راههای تازه‌ای برای نیل به مطلوب خود پدید می‌آوریم و پروانه وار به سوی حقیقت پر می‌گشائیم و اگر بال و پرمان را هم بشکنند با جان و دل به سوی مقصود پیش می‌رویم. ما از قرآن کریم تبعیت می‌کنیم که فرمود:

"مژده ده کسانی را که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند."  
ولی چنانکه در زیر ثابت خواهیم کرد تقلید شما از مراجع تقلیدتان آگاهانه

نیست، شما نوشته‌اید که "علامه قزوینی و ملک الشعرای بهار و مجتبی مینوی هر سه نوروژنامه را اثر مسلم خیام دانسته‌اند".

باید بگوئیم که ما سبک‌شناسی ملک الشعرای بهار و مقاله علامه قزوینی را درباره خیام مورد بررسی دقیق قرار دادیم و معلوم شد که هیچیک از آنان این کتاب را اثر اصیل خیام ندانسته‌اند. ملک الشعرای بهار هر جا که از نوروژنامه بحث کرده، آن را منسوب به خیام دانسته و درباره صحت انتساب آن هیچ چیزی نگفته است چه اگر جز این بود جای ایراد بود. تنها مرحوم مجتبی مینوی مصحح این کتاب روی بعضی از قرائن این اثر را از خیام دانسته است.

در اینکه نوروژنامه اثر خیام نیست، امروزه شک و شبهه‌ای نمی‌توان کرد. اما اینکه شخص فاضلی چون مینوی آن را از خیام دانسته باعث شگفتی است.

نباید از نظر دور داشت که بارها اتفاق افتاده که نویسندگانی ناخودآگاه به موضوعی علاقه‌مند می‌شود و همین علاقه باعث می‌شود که تا همه معلومات خود را برای اثبات آن به کمک بگیرد. در صورتی که اگر خود را از آن علاقه فارغ کند، مشاهده خواهد کرد که آن موضوع ارزش این همه کوشش را نداشته است.

شادروان مینوی نیز با همه فضل خود در انتساب نوروژنامه به خیام دچار همین حالت شده است. با آنکه علامه قزوینی در نامه‌ای به او تأکید کرده بود که: "هیچیک از مورخین و ارباب رجال و طبقات الحکماء و غیر هم چنین کتابی را به خیام نسبت نداده‌اند."<sup>۸</sup>

این بود نظر مراجع تقلیدتان در باب نوروژنامه آیا شما تعصبی بیش از آنان نشان نداده‌اید؟

ای کاش انتقادات ما را می‌پذیرفتید و بر آنها صحنه می‌گذاشتید، زیرا توجیهات شما مبین ناآشنایی شما به ادبیات فارسی نیز می‌باشد.

تنها عکس‌العملی که ما می‌توانیم در مقابل مقاله جوابیه شما انجام دهیم، این است که مقاله خود را ضمیمه مقاله شما کرده و بانندک پس انداز خود وسیله چاپ مجدد و تکثیر آنها را فراهم آوریم تا اکثر مردم از منطق و استدلال شما آگاهی یابند. ما دیگر برای زندیق نبودن خیام و معری به منطق و استدلال متوسل نمی‌شویم

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۵۵

چرا که این کار در نظر شما گره بر باد زدن و آب در هاون کوبیدن است. بلکه راه بسیار ساده‌تری بر می‌گیریم و از خود شما کمک می‌گیریم! شما در یک جای مقاله جوابیه خود از استاد جلال همائی بعنوان "خیام شناس" نام برده‌اید و درباره عمر فروخ نیز نوشته‌اید که او از "بهترین کسانی است که در باب ابوالعلائی کار کرده است." از طرف دیگر اعتراف کرده‌اید: "اقتفا و اقتدای ما به کسانی است که حبل المتین، و عروة الوثقی ادب و تاریخ هستند و برشاخی سست دست نیازیده و تعویذ نبسته‌ایم."

بنابراین نظریات استاد همائی و عمر فروخ درباره خیام و معری باید برای شما حجت و برهان قاطع باشند.

عمر فروخ درباره ابوالعلاء معری چنین نوشته است: "گروهی در مورد ابوالعلاء اشتباه کرده و او را زندیق پنداشته‌اند ولی حقیقت آنست که او پارسا بوده است"<sup>۹</sup>. و استاد جلال همائی نیز درباره خیام چنین نوشته است "حکیم خیام بطوریکه از صریح گفته‌های خود او و نوشته‌های معاصرانش درباره او معلوم می‌شود مردی حکیم و ارسته متزهده بود، او را رند سینه چاک لاابالی شرابخواره معرفی کرده‌اند. مردی مسلمان متدین موحد خداپرست بود، او را ملحد بد دین خداناشناس و منکر بعث و معاد وانمود کرده‌اند..."<sup>۱۰</sup>

حال اگر سخنان این دو استاد را بپذیرید باید بر همه مقاله خود خط بطلان بکشید و اگر از این دو استاد پیروی نکنید باز باید سخنان خود را درباره تقلید از بزرگان علم و ادب و اقتدای به آنان که حبل المتین و عروة الوثقی شما هستند نادرست بدانید.

بنابراین ملاحظه می‌کنید که حتی ضرب المثل "الغریق یتشبث بکل حشیش" نیز درباره شما صادق نیست و شما در دریای اوهامی که خود ساخته‌اید چاره‌ای جز غرق شدن ندارید و این سرنوشت محتوم همه کسانی است که این‌گونه مقاله می‌نویسند و به ناروا قضاوت می‌کنند. اگر خیام را رند شرابخوار و زندیق و باده

۹. عمر فروخ، عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره، ترجمه حسین خدیوچم، تهران ۱۳۴۶، ه.ش، ص

پرست نامیدن جای دادن خیام در چنان ستیغ و چکادی است که در این قرن تازه تر از گذشته می نماید، شما را به خدا از این کار صرف نظر کنید. زیرا اگر خود خیام زنده بود به شما می گفت: "مرا به خیر تو امید نیست شمر مرسان" چقدر این سخن شادروان محمدعلی فروغی در مقدمه بر رباعیات خیام مناسب حال شماست. "مخالفتان معاند خود خیام، هم از قدیم الایام درباره او از هیچگونه تحقیر و توهین ولو از راه افترا، فروگذاری نکرده و حتی در ضمن آثار و اخبار خود از دادن نسبت الحاد و زندقه به او خودداری ننموده اند." و ما نیز از زبان مولوی به شما می گوئیم که:

این چنین بهتان منه بر اهل حق      کاین خیال تست، برگردان ورق

از انکیزیسیون سخن گفته و نوشته اید: "اما در این سوی عالم سخن گفتن از خیام خودمان حتی تفوه به این تفاسیر و تحلیل ها، هنوز آدمی را دچار سرنوشت سهروردی و عین القضاة می کند، انکیزیسیون هنوز در شرق ترکتازی می کند، ما با اینکه آنقدر مجلسی و کلینی داریم که اکثر قریب به اتفاق فهرست اسامی علمای ما را تشکیل می دهند، هنوز پاره ای از حسودان عنود نمی توانند خیام و زکریای رازی را ببینند، هراس از چیست؟"

در اینکه شما کار خود را با کار گالبله، سهروردی و عین القضاة قیاس کرده و ترسیده اید که مبادا به سرنوشت آنان دچار شوید، جوابتان را از زبان مولوی می دهیم:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر      گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

آن یکی شیر است کادم می خورد      وان دگر شیر است کادم می درد

اما آنجا که سنگ خیام و زکریای رازی را برسینه زده اید باید بگوئیم که شما این دو بزرگوار را نمی شناسید.

خیامی که در ذهن شما نقش بسته بکلی با خیامی که رسایل علمی، فلسفی و رباعیات اصیلش نشان داده است تباین دارد. اگر شما به استناد چند رباعی خیال می کنید که خیام حکیم را شناخته اید خیال خامی در سر پرورده اید. اگر ما بگوئیم که خیام را می شناسیم دلیل داریم زیرا با همه رباعیات اصیلش آشنا هستیم همه رسائل فلسفی او را خوانده ایم، با همه رسایل ریاضی و فیزیکی او آشنائی کامل



داریم، اما علت اینکه چرا نمی‌خواهیم خیام ساختگی شما را ببینیم این است که نمی‌خواهیم نسل جوان قربانی مقاصد شوم شوند و قلندری، عیاشی و شرابخواری پیشه کنند و تنها هراسمان از همین است.

ما نظریات همه آن محققان غربی را درباره خیام که شما از کتاب نادره ایام آقای یکانی اقتباس کرده و بعنوان حربه علیه ما به کار گرفته‌اید چند سال پیش خوانده‌ایم لازم به زحمت شما نبود. ما اصولاً قضاوت کسانی را که خیام را تنها از روی رباعیاتش معرفی کنند نمی‌پذیریم چرا که آثار ذوقی افراد هر چند هم که اصیل باشند نمی‌توانند نمودار کامل طرز تفکر و اندیشه ایشان بشمار آیند.

اگر شعر شاعران ملاک شناخت شخصیت واقعی آنانست حکیم نظامی که ساقی نامه‌اش شهرت فراوانی دارد بایستی شخصی میخواره و دائم الخمر بوده باشد. در حالیکه همین شاعر اجتناب و نفرت خود را از می‌خواری با سوگندی به خدا تأیید می‌کند و می‌گوید:

وگر نه به یزدان که تا بوده‌ام      به می‌دامن لب نیالوده‌ام  
گر از می شدم هرگز آلوده‌ام      حلال خداست بر من حرام

و یا به قول شادروان محمد علی فروغی "در عصر خود ما دانشمندانی مانند ملا هادی سبزواری حکیم معروف را می‌شناسیم که همه تصدیق دارند که زندگانی پاک و بی‌آلایش پر معرفت داشته و در نهایت زهد و ورع بسر می‌برده و هدایت‌بندگان خدا را در تکمیل ایمان و عقیده دینی و وظیفه خود می‌دانسته‌اند چنانکه در نظر مردم از اولیاء شمرده شده‌اند. با اینهمه در شعر همان معانی حافظ و خیام را می‌پرورند و از می و معشوق و جام و باده گفت و گو می‌کنند و به یاد می‌آورند که "فرداست که در می‌گذریم و از خاک ما خشت می‌سازند."<sup>۱۱</sup>

وانگهی چرا باید وصف خیام را از زبان اروپائیان بشنویم، آثار فلسفی و علمی و رباعیات اصیلش همه موجود است، آن وقت، اینها را رها کنیم و برویم به سراغ قضاوتی که فلان خاورشناس براساس ترجمه آزادی از رباعیات خیام درباره او کرده است. آیا شما به حُسن نیت آنان ایمان دارید؟

اگر چنین است بروید مقاله "شیعه" را در دائرةالمعارف اسلامی مطالعه کنید

بنگرید که قسمت اصلی این مقاله به قلم لامنس<sup>۱۲</sup> (H.Lammens) است که در دشمنی با شیعه کم نظیر است.

اگر شما مقصود قرآن را از حمله به شاعران غیر متعهد درک نکرده‌اید و این موضوع را دستاویزی جهت طعن به دین اسلام قرار داده‌اید تقصیر ما چیست. ما گفته‌ایم که قرآن، شاعران غیر ملتزم و هرزه در آن را که هیچگونه احساس مسئولیت نمی‌کنند و هرچه به زبانشان آمد جاری می‌سازند، همراه می‌داند. چرا که قرآن برای اندیشه و فکر آدمی ارزش فوق العاده قائل است و هر چیزی که آن را از کار اندازد محکوم می‌کند.

از باب مثال اگر اشعار امر و القیس را که یکی از شاعران دوره جاهلیت بوده است مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که او همه هنرش را در راه تخدیر آدمیان و سوق دادن آنان به شهوات و تخیلات بیهوده بکار برده است.

اشعار او همگی یا در ستایش شراب است و یا در گریه و زاری برای مساکن قدیم و قریه‌هایی که به دست تند باد حوادث نابوده گشته‌اند. او بجای آنکه عقل و اندیشه را در مردم بیدار کند آنان را در خوابی عمیق فرو می‌برد.

بدیهی است که شعری که آدمی را به خواب فرو برد، نه تنها شعر سالمی نیست بلکه وسیله‌ای است برای تثبیت حماقت و ناآگاهی.

آری اسلام و قرآن با چنین شاعرانی میانه خوبی ندارند و آنان را نکوهش می‌کنند. همین انتقاد قرآن از شاعران غیر متعهد موجب شد تا شعر دوره اسلامی راه تعالی پیماید و با شعر جاهلیت فاصله گیرد. شاعرانی که پیام قرآن را خوب فهمیدند، راه خود را از آن دسته شاعرانی که شعر را در خدمت فسق و فجور گرفته بودند، جدا کردند.

چنان که خاقانی به این مطلب در بیت زیر اشاره کرده است:

مرا به منزل الالدین فرود آور      فروگشای زمن طمطراق الشعرا

۱۲. هانری لامنس، (۱۹۳۷-۱۸۶۲) کنشش بلژیکی از خاورشناسان متعصب مسیحی است که آثار متعددی در ضدیت با اسلام بویژه مذهب تشیع نگاشته است. برای آگاهی از کارهای ضد اسلامی این شخص به مقاله زیر مراجعه شود:

\*\*\* مهدی پیشوایی «نقد دیدگاه تاریخی یک شوق‌شناس» تاریخ در آینه پژوهش، سال دوم، شماره دوم،

آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۵۹

و ناصر خسرو حکیم بزرگ، که شعر را صرفاً در راه تبلیغ دین و عقیده مذهبی به خدمت گرفت، خطاب به شاعران متملق و ژاژخا چنین گفت:

من آنم که در پای خوکان نریزم      مر این قیمتی دُر لفظ دری را

و تاریخ نشان داده که مابین این دو دسته شاعر همواره اختلاف عقیدتی عمیقی وجود داشته است. مثلاً هنگامی که ظهیر فاریابی شاعری که برای مقداری صلّه و پاداش دنیوی ستارگان آسمان را به پای قزل ارسلان، امیر گمنامی ریخته و گفته بود:

نُه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند  
سعدی شاعری که اندیشه‌اش از عرفان قرآنی، نشأت گرفته بود او را اینچنین سرزنش کرده است:

چه حاجت که نُه کرسی آسمان      نهی زیر پای قزل ارسلان  
مگو پای عزت بر افلاک نه      بگو روی اخلاص بر خاک نه

بنابراین حربه فرسوده‌ای که علیه ما بکار گرفته‌اید و مخالفت قرآن را با شاعران غیر متعهد، علت مخالف اسلام با هنر و شعر قرار داده‌اید، هیچگونه کارائی ندارد.

نوشته‌اید: "با آنکه معیار قضاوت و موضوع بحث ما تنها رباعیات خیام و مفاهیم مستتر در آنهاست، شما همه مسائل را آورده‌اید الارباعیات، یعنی درست از مرکز ثقل قضیه که همه دعوایا برسر آنست عامداً چشم پوشیده‌اید حال معاند کیست؟" برای اینکه ثابت کنیم که ما معاند نیستیم اشعاری را که شما به خیام و ابوالعلا نسبت داده‌اید مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف - اشعار ابوالعلا معری:

۱- در مقاله "نگاهی به دو زندیق" (ص ۲۱) نظر ابوالعلا و خیام درباره زندگی پس از مرگ از نظر ادبیات تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است و نویسندگان به قول خود برای پی بردن به رگه‌های مشترکی در جهان بینی آنان شعری به صورت زیر:

حیات نُم مَوْتُ نُم حَشْرُ      کلام خُرَافَةَ یأُمُّ عَمْرُو

را به ابوالعلا نسبت داده و آن را اینگونه ترجمه کرده‌اند:

"زندگی از پس مرگ وزان پس رستخیز سخنی خرافه بیش نیست ای انسان"

و بعد نوشته اند:

طنز گزنده ابو العلاء که به تهکم و کفران گراییده، مرز ایمان و اعتقاد زمان را در نوردیده و هرچه را در دنیای دیگر به انسان وعده شده، به کلام دروغین و گزاف و وعده سرخرمن تعبیر می کند.

اولاً این شعر از ابو العلاء معری نیست بلکه از عبدالله زبیری می باشد، و این شخص از شعرای جاهلیت است که هنگام بعثت پیامبر اکرم جزو دشمنان آن حضرت و پیروانش بود و در روز فتح مکه به نجران گریخت. ولی بعداً نزد پیامبر آمد و اسلام آورد. مقصود از "ام عمرو" نیز ابوبکرین اسود ایشی یعنی شداد بن اسود می باشد.<sup>۱۳</sup>

ثانیاً شعر به صورت غلط نوشته شده و صورت صحیح آن چنین است:

حَيَوَةٌ تُمْ مَوْتٌ تُمْ نَشْرٌ      حَدِيثٌ خُرَافَةٌ يَا أُمَّ عَمْرُو

ثالثاً ترجمه فارسی غلط است و مهمتر از آن "ام عمرو" به معنی انسان نیست.

۱۳. د. محمود علی مکی نویسنده مصری درباره این شعر نوشته است:

قال عبدالله بن الزبيري السهمي القرشي:

حديث خرافة يا أم عمرو

حَيَوَةٌ تُمْ مَوْتٌ تُمْ نَشْرٌ

وكان عبدالله ابن الزبيري في عصر الرسول، عليه الصلاة والسلام، وكان من أشد خصوم الإسلام لددا في العداوة، فكان يهجو المسلمين، ويكذب بالرسالة والبعث واليه والى أمثاله يشير القرآن الكريم في كثير من الآيات التي تسجل انكار قريش للبعث من بعد الموت، مثل قوله تعالى: "وقالوا ان هي الاحياتا الدنيا و ما نحن بمبعوثين" (سورة الانعام، آية ۲۹).

وقوله تعالى: "وقالوا أنذا كنا عظاما ورفاتا أننا لمبعوثون خلقا جديدا (سورة الاسراء، آية ۴۹ و آية ۹۸).  
وقوله تعالى "وكانوا يقولون أنذا مئتنا وكننا ترابا و عظاما أننا لمبعوثون" سورة الواقعة، آية ۴۷، وكان هؤلاء المنكرون يرون في دعوة النبي صلى الله عليه وسلم الى الايمان بالبعث والحساب ضربا من الحسر لاتسع عقولهم التصديق به، كما يقول تعالى "ولئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحر مبين" (سورة هود، آية ۷).

و هذا هو بالضبط ما يقوله ابن الزبيري في بيته موضع السؤال، فهو يرى أن الحديث عن البعث بعد الموت ليس الاحديث خرافة وضربا من الترهات والاباطيل.

اما "خرافة" الذي نسبت اليه هذا الحديث فقد كان على ما تذكر المصادر العربية القديمة رجلا بعينه، عاش في الجاهلية، وكان من قبيلة عذرة - التي ينتسب اليها الحب العذري) أو من جهينة و يزعم رواية الاخبار أنه كان قد استهوته الجن واختطفته مدة، فلما رجع جعل حديث بما رأى منهم، فكذبوه، وشاع منذ ذلك الوقت قولهم لكل خبر مستحيل الوقوع أو عسير التصديق "حديث خرافة" ثم تطور الاستعمال، فنسى اسم الرجل وأصبح كل حديث من هذا النوع يدعى "خرافة" و أصبحت هذه الكلمة مرادفة للفظ "اسطورة" أو حديث من نسج الخيال.

(← د. محمود علی مکی "من دیوان العرب" مجله الهلال طبعه مصر العدد ۱۱، السنة ۱۹۷۷، صفحه ۳۵).

پس این نقل و ترجمه شبیه شد به "خسن و خسین هر سه دختران مخاویه!"  
۲- ما گفته بودیم که ابوالعلا مرد مسلمان و خداپرستی بوده و به تصدیق مورخین فرایض اسلامی را انجام می‌داده است. اما بدبینی اش از جهان که از ناینائی اش ناشی می‌شده، گاهی موجب می‌گردیده که زبان به شکایت بگشاید و در این حال بدگویش نسبت به همه چیز بر جنبه انصاف و بی طرفی غلبه می‌کرده است. اما معترض محترم در رد نظر ما و اینکه ابوالعلا منکر خدا و دین است و ستایشش از پیامبر اسلام نیز جنبه اجتماعی دارد نه فلسفی، اشعاری ارائه داده‌اند که ما تنها به ترجمه فارسی آنها اکتفا می‌کنیم. ترجمه ابیاتی از اشعاری که معترض آنها را کفرآمیز نامیده چنین است:

"مردم گمان کردند که گروهی از نیکان بر روی آب قدم زده‌اند. این دروغ است، هرگز در هیچ زمانی چنین نبوده است، در گذشته هیچکس بر روی آب راه نرفته حتی سعد بن وقاص و سعید بن مالک و ابوبکر و عمر."

ما که هرچه فکر کردیم نفهمیدیم کجای این مطالب بوی کفر می‌دهد. شما را به خدا منطقی را تماشا کنید و استدلال را بنگرید! در قرن بیستم یعنی قریبی که بشر ماه را فتح کرده و در آستانه تسخیر مریخ است و نیروی شگفت‌انگیز اتم را تحت اختیار قرار داده است، نویسنده‌ای چنین مطالبی را کفرآمیز می‌داند. ما که روزانه بارها سخنانی نظیر آن را تکرار می‌کنیم و مثلاً می‌گوئیم که هیچکس قادر به انجام اعمال غیر طبیعی نیست. اگر هدف نویسنده از این بحث آنست که ابوالعلا معجزه پیامبران را قبول نداشته باید پرسید مگر سعد بن وقاص، سعید بن مالک، ابوبکر و عمر پیامبر بوده‌اند؟!

ترجمه فارسی شعر دیگر ابوالعلا که به زعم نویسندگان مقاله کفرآمیز است چنین است:

"اما یقین، چون وجود ندارد منتهای سعی و کوشش من آنست که گمان ببرم و حدسی بزنم."  
این بیت شک ابوالعلا را برای مسائل خاصی از اندیشه می‌رساند و اصولاً ربطی به کفر و ایمان ندارد و شک نیز صفت جدائی‌ناپذیر اندیشه است، به قول دکارت فیلسوف فرانسوی تا کسی شک نکند به یقین نمی‌رسد. بسیاری از علمای خداشناس مدتی از عمر خود را در شک و حیرت بسر برده‌اند. مگر غزالی مثلاً

بزرگ شک نکرد؟ اصولاً اهمیت ابوالعلاء و خیام به همین شکشان است به اینکه می دانند که نمی دانند.

همین ابوالعلائی که در بعضی از مسائل فکری شکی انتقادی داشت در رابطه با پاره ای از عقاید عالی‌های انسانی مانند ایمان به وجود جهان دیگر جزمی بود و با صراحت بی نظیری می گفت:

خُلِيَ النَّاسُ لِلْبُقَاءِ فَضَلَّتْ      أُمَّةٌ يُخْسِبُونَهُمْ لَلْفَنَاءِ  
أَلْنَا يُنْقَلُونَ مِنْ دَارِ أَعْمَالٍ      أَلَى دَارِ شَقْوَةٍ أَوْ رَشَادٍ

یعنی آدمیان برای پایداری آفریده شده اند؛ گمراهند آن گروهی که آنان را ناپایدار می دانند.

آنان از این دار فانی که جایگاه اعمال آنهاست، به سرای باقی منتقل می شوند و بهره خود را از شقاوت و سعادت بدست می آورند.

۳- ترجمه فارسی اشعار دیگری از ابوالعلاء که به زعم نویسنده کفرآمیز است چنین است:

"در شگفتم از کسری و اتباع او (که ایرانیان می باشند) و از شستن آنها صورتهایشانرا با ادرار گاو، و از گرایش یهودیان به خدائی دوست می دارد خون لخته شده و خشکیده و بوی گوشت سوخته را و از قائل بودن نصارا به اینکه خدائی شکنجه می شود و زنده بر سر دار می رود ولی یاری نمی بینند... شگفتا از گفتارهای آنان!... آیا همه افراد بشر از دیدار حق کور و عاجز می باشند."

کدام عقل سلیم این مطالب را دلیل کفر ابوالعلا می داند؟ اتفاقاً ابوالعلا در اینجا به صورت مرد روشنفکری جلوه میکند. که خرافات را مورد نکوهش قرار می دهد. شما به چنین خرافاتی که ابوالعلا آنها را به تمسخر می گیرد نام دین و مذهب می گذارید.

مگر حضرت موسی گفته است خدا خون لخته شده، و بوی گوشت سوخته را دوست دارد؟

مگر حضرت مسیح خود را خدا می دانسته که مسیحیان او را به مرتبه خدائی رسانده اند؟

۴- ترجمه فارسی شعر دیگر ابوالعلاء که نویسنده آن را کفرآمیز نامیده چنین است:

"اگر اخبار گمراه کننده‌ای را که برای تو نقل می‌کنند، موافق عقل نیست، باور مکن". شما را به خدا انصاف دهید! آیا این کلام کفرآمیز است؟ در اینجا که ابوالعلا مردم را به تعقل فرا میخواند، یعنی همان، چیزی که اسلام از مسلمانان خواسته است. اصولاً اسلام دین تعقل است و عبادات بدون اندیشیدن را قبول ندارد. اگر این کلام ابوالعلا کفرآمیز است پس تکلیف ما با آنهمه آیات قرآنی که مومنان را به اندیشیدن دعوت می‌کند چیست؟ مگر نه آنست که قرآن پس از ذکر نکات دقیق و قابل تأملی می‌فرماید: "افلا تعقلون" یعنی آیا در آن تعقل نمی‌کنید؟ وزمانی نیز کسانی را که عقل خود را به کار نمی‌گیرند آماج شدیدترین حملات قرار داده و فرموده است: اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون<sup>۱۴</sup> یعنی: اف بر شما و بر آنچه بجز خدای یکتا می‌پرستید آیا شما عقل خود را به کار نمی‌برید؟ گاهی نیز از این هم فراتر رفته و فرموده است: ویجعل الرجس علی الذین لا یعقلون<sup>۱۵</sup> یعنی "خدا پلیدی (کفر و جهالت) را برای مردم بی خرد که عقل را به کار نمی‌گیرند مقرر می‌دارد."

خوانندگان عزیز متوجه می‌شوند که نویسنده‌ای که ابوالعلا را زندیق نامیده چه مطالبی از او را دلیل زندقه‌اش شمرده است! و ما آنوقت از آن قشریانی که در زمان خود ابوالعلا وی را زندیق پنداشته‌اند انتقاد می‌کنیم و از جهل آنان دچار شگفتی می‌شویم.

#### ب - اشعار خیام

۱- در مقاله نگاهی به دو زندیق این بیت عربی منسوب به خیام:

أَبْنَتْ نَصَارِيْفَ الْحَوَادِثِ كُلِّهَا فَكُنْ يَا زَمَانِي مَوْعِدِي أَوْ مَوْاعِدِي

چنین معنی شده است:

"من از دستبرد تمامی یورشهای حوادث روزگار در امانم و زمانه چه سررسید عمرم باشد، یا نویدهای بسیار، برایم یکسان است."

معنی مصرع دوم بیت اصولاً از نظر زبان پارسی مبهم است و گذشته از آن ترجمه با اصل مطابق نیست و معنی مصرع دوم باید چنین باشد:

"پس ای زمانه خواهی مرا بترسان و خواهی نویدم رسان"

۲- اگر کسی نتواند آثار علمی و فلسفی خیام را مورد بررسی قرار دهد و

اندیشه‌هایش را از خلال آنها باز یابد، لاقلاً باید رباعیات اصیل او را که به تواتر در کتابهای موثق و مأخذ تاریخی معتبر آمده است، بشناسد.

رباعیات اصیل خیام همه مؤید این است که خیام زندگی را دوست داشته و بدان عشق می‌ورزیده و از اینکه دامن عمر کوتاه است و زندگی در این جهان فناپذیر است اندوهگین و متأثر بوده است و آرزو می‌کرده که ای کاش آدمیان نیز همچون گیاهان پس از مرگ بار دیگر به این جهان گام می‌نهادند و زندگی را از نو آغاز می‌کردند اصولاً انس و علاقه آدمی با دنیا و مخلوقاتش باعث چنین اندیشه‌ای می‌شود و به کُفر و ایمان ربطی ندارد:

کاش از پی صدهزار سال از دل خاک      چون سبزه امید بردمیدن بودی

باتوجه به گفته بوفن متفکر فرانسوی که سبک همان ذات و گوهر آدمی است (Le style c'est l'homme) باید رباعیات دیگر خیام نیز درباره مرگ و زندگی حول همین اندیشه دور بزنند و طبعاً رباعیاتی که حاکی از بیزاری از زندگی و جهان هستی است نمی‌تواند حاصل اندیشه خیام باشد.

بنابراین رباعی زیر که نویسندگان مقاله دو زندیق از خیام دانسته‌اند، نمی‌تواند از او باشد:

چون حاصل آدمی درین دیر دو در      جز خون دل و دادن جان نیست دگر

خرم دل آن کسی که معروف نشد      و آسوده کسی که خود نژاد از مادر

گذشته از آن نویسندگان اظهار نظر کرده‌اند که بیت دوم رباعی را به شکل زیر نیز می‌توان خواند:

آسوده کسی که خود نیامد به جهان      خوشبخت کسی که خود نژاد از مادر

برفرض اینکه این رباعی از خیام بوده باشد، آخر این چه اظهار نظری است؟ مگر مصرع اول این بیت با مصرع دوم آن از نظر معنی چه فرقی دارد که خیام به تکرار آن بپردازد؟ آیا این اطاله کلام و تکرار نابجا با شیوه خیام سازگار است؟ مگر نه این است که رباعیات خیام از انسجام منطقی برخوردارند و در آنها مصرعی بی مایه، مبتذل و تکراری دیده نمی‌شود؟ مگر نه این است که رباعیات خیام در مختصر و مفید بودن مصداق "خیر الکلام ما قل و دل" است؟ آیا خیامی که ریاضیدان و منطقی است، در شعری چهار مصرععی که بایستی



## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۶۵

عصاره و چکیده‌ای از فلسفه و هنر او باشد، مطلب واحدی را در دو مصرع تکرار می‌کند؟

تفتازانی در مَطُول خود در باب تکرار می‌گوید:

”تکرار از معایب سخن است مگر در ذکر محبوب که نه تنها جایز است، که تکرار نام و یاد او، به سخن فضیلت می‌دهد.“ اگر این تعریف «تکرار» را نیز ملحوظ نظر قرار دهیم باز می‌بینیم که مرگ و نیستی نه تنها محبوب خیام نیست که مجبور به تکرار آن باشد بلکه منفور اوست.

شگفت اینجاست که همین نویسندگان که این رباعی را از خیام دانسته‌اند در دنباله مقاله خود تحت عنوان ”نگاهی به دو فرزانه“ درست نقیض این مطلب را به خیام نسبت داده و نوشته‌اند: ”خیام زندگی را پرستش می‌کند چون بودا و شوپنهاور به زندگی نفرین نمی‌فرستند، برای او هر دمی غنیمتی است.“

۳- نویسندگان رباعی زیر را در مقاله ”نگاهی به دو زندیق“ به خیام نسبت داده‌اند:

از آمدن و رفتن ما سودی کو      وز تار وجود عمر ما پودی کو

چندین سرو پای نازنینان جهان      می‌سوزد و خاک می‌شود دودی کو؟

این رباعی از خیام نیست بلکه از افضل الدین کاشانی معروف به بابا افضل است.

۴- رباعی:

افلاک که جز غم نفرایند دگر      نسنهند بجا تا نرایند دگر

ناآمدگان اگر بدانند که ما      از دهر چه می‌کشیم نایند دگر

که نویسندگان مقاله ”دو زندیق“ از خیام دانسته و در مقاله خود مورد بررسی قرار داده‌اند از خیام نیست زیرا از نظر هنری و فکری، با رباعیات اصیل خیام منافات دارد. چرا که خیام هرگاه جمله شرطی یا تمنی و آرزو به میان می‌آورد افعال را نیز شرطی ذکر می‌نماید و با ”ی“ ختم می‌کند مانند:

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان

یا

در گردش خود اگر مرا دست بدی

بنابراین بیتی مانند:

نا آمدگان اگر بدانند که ما  
از دهر چه می کشیم نایند دگر  
اگر از خیام می بود ناچار بدین صورت گفته می شد:

ناآمدگان اگر بدانندی که ما  
از دهر چه کشیدیمی نایند دگر  
که شعری است بی وزن و از خیام نمی تواند باشد.<sup>۱۶</sup>  
به همین دلیل رباعی زیر:

گر دست دهد زمغز گندم نانی  
وز می دو منی ز گوسفند رانی  
وانگه من وتو نشسته در ویرانی  
خوشر بود این زملکت سلطانی

که نویسندگان از خیام دانسته و در دو مقاله خود "نگاهی به دو زندیق" و "نگاهی به دو شاعر" به مناسبت از آن بحث کرده اند، از خیام نیست و تقلیدی می باشد و از این بیت ابونواس اقتباس شده است:

ثلاثة يذهبن عن قلب حزن  
الماء والخضراء والوجه الحسن  
اگر این رباعی از خیام بود افعال:

"نشسته" به صورت نشستی و بود به صورت بُدی ذکر می گردید. درباره این رباعی باز صحبت خواهیم کرد:

۵- رباعی زیر را که نویسندگان در مقاله «نگاهی به دو فرزانه» از خیام دانسته اند.

از جرم حضيض خاک تا اوج زحل  
کردم همه مشکلات عالم را حل  
بیرون جستم زبند هر مکر و حیل  
هر بسند گشاده شد مگر بند اجل

از خیام نیست، در اغلب تذکرة های شعرا این رباعی به ابن سینا منسوب است و آن را به فخرالدین رازی نیز نسبت داده اند. اما مسلم است که متعلق به هیچیک از این بزرگواران نیست، زیرا آنان چنین ادعای پوچی نمی کرده اند. آنها حتی نمی دانسته اند که آب مرکب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است.

۶- نویسندگان در مقاله «نگاهی به دو فرزانه» رباعی:

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم  
از طاس سپهر سرنگون سوده شدیم  
دردا وندامتا که تا چشم زدیم  
نابوده به کام خویش نابوده شدیم

را به خیام نسبت داده اند و آن را نشانه دلهره وی از مسئله مرگ شمرده اند. این رباعی نیز از خیام نیست بلکه از عطار است و در مختارنامه آمده است. گذشته از آن،

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۶۷

این رباعی هم از جهت فکری وهم از حیث هنری با رباعیات اصیل خیام منافات دارد. در این رباعی «بدبینی شدید به چشم می‌خورد و نشان می‌دهد که این رباعی بایستی محصول دوره مغول بوده باشد. شاعر در این رباعی مردم را به مهره هائی تشبیه می‌کند که در طاس فلک به مرور سائیده می‌شوند؛ بعید نیست که طاس در اینجا به معنی تشت یالگنی باشد که دژخیمان در آن سر می‌بریده‌اند.»<sup>۱۷</sup>

وانگهی بازی با حرف "س" در بیت:

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم      از طاس سپهر سرنگون سوده شدیم  
که از فنون شعری است و مراد از آن بهره‌گیری از موسیقی کلمات است، با شیوه خیام نمی‌خواند. خیام در بند هیچگونه تقید و تفنن شعری نیست.

او می‌خواهد تأملات فلسفی خود را بدون هیچگونه تصنعی ارائه دهد و مخاطب را از اندیشه خود به ساده‌ترین صورت آگاه گرداند. درست برخلاف حافظ که تعمد در موسیقی شعری دارد تا لذتی که خود از موسیقی کلمات و سایر فنون شعری می‌برد، به خواننده نیز القا نماید. از این رو هنگامی که می‌خواهد حرف "س" را در بیتی عامل هماهنگی قرار دهد. بیت زیبا و سرشار از موسیقی زیر را می‌سازد:

رشته تسیح اگر بگست معذورم بندار      دستم اندر ساعد ساتی سیمین ساق بود اشکال دارد  
"تکرار پیایی یک صوت موسیقی از ابزار فنی آهنگ سازی و شعر سرودن است و ایرادی بر آن نیست. فقط شیوه اجرای آن بین استادان هنر متفاوت بوده و خود یکی از عوامل تمیز و تشخیص آثار آنان است. برای مثال: پایه و اساس "سنفونی" مشهور پنجم بتهوون تکرار فقط چهار صوت موسیقی (نت) در طول سنفونی است. ولی بتهوون به اندازه‌ای ماهرانه این تکرار را مستتر می‌کند که هیچ زمانی آشکار و مؤکد نیست. چایکوفسکی همین شیوه را در سنفونی پنجم خود به کار برده ولی تکرار اصواتش چنان آشکار و بی پرواست که در اواخر سنفونی گاهی صورت فریاد به خود می‌گیرد. عنان‌گیری ماهرانه بتهوون را در تکرار پیایی صورتی، هفتصد سال قبل از او خیام بکار برده است:

هر کس سخنی از سر سودا گفته است      زان روی که هست کس نمی‌داند گفت

حرف "س" در اینجا برابر شعر حافظ مکرر است. ولی بر "نغمه سرائی و چهچهه آن عنان اختیار زده شده و معنی بیت تسلط کامل بر موسیقی آن دارد"<sup>۱۸</sup>.

۷- رباعی زیر را نویسندگان به خیام منسوب کرده‌اند:

گرد دست دهد زمغز گندم نانی      وز می‌دو منی ز گوسفندی رانی  
وانگه من وتو نشسته بر ویرانی      خوشتر بود این زملکت سلطانی

به دلیل اینکه جزو سیزده رباعی منسوب به خیام در مونس الاحرار است، آن را اصیل پنداشته‌اند، اصیل نیست و از خیام نمی‌باشد.

چنانکه پیش از این نیز اشاره شد، رباعیات مندرج در مونس الاحرار با فکر و سبک خیام نمی‌خوانند و این رباعیات بیشتر با عطار می‌برازد تا خیام. فاصله زمانی بین تألیف مونس الاحرار و زمان خیام که نزدیک به دو قرن است دلیل آشکاری است بر عدم اصالت آنهاست. گذشته از آن، خیام در رباعیات اصیل خود، به دیگران می‌اندیشد و نه به خود. زمانی می‌خواهد فلک را به کام آزادگان باز آفریند و گاهی نیز با خردمندانی که قربانی ستم خود کامگانند، همدردی می‌کند در صورتی که در رباعی فوق شخص خودپرست و خوش خوراکی جلوه می‌کند که جز برای خوشی خود به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد.

برای آنکه یقین کنیم که رباعی فوق تقلیدی است کافی است آن را با رباعی اصیل زیر مورد مقایسه قرار دهیم:

گرد دست به لوحه قضا داشتمی      بر میل و مراد خویش بنگاشتمی  
غم را ز جهان یکسره برداشتمی      وز شادی سربه چرخ فراداشتمی

۸- رباعی زیر که نویسندگان بیتی از آن را در مقاله "نگاهی به دو فرزانه" آورده‌اند به اتفاق همه خیام شناسان از خیام نیست:

گاوی است در آسمان و نامش پروین      گاو دگری نهفته در زیر زمین  
چشم خردت گشای چون اهل یقین      زیر و زیر دو گاو مثنی خربین

گوینده این رباعی تمام مخلوقات روی زمین را از عالم، جاهل، عالی و دانی خر می‌نامد با آنکه خود او نیز به همین مخلوقات تعلق دارد. شگفت اینجاست که همین نویسندگان که این رباعی را از خیام می‌دانند در مقالات خود خیام را انسان دوست

نیز معرفی کرده‌اند.

۹- رباعی زیر را نویسندگان در مقاله "نگاهی به دو شاعر" به خیام منسوب کرده‌اند:

چون در گذرم به باده شوئید مرا      تلقین ز شراب ناب گوئید مرا  
خواهید که روز حشر یابید مرا      از خاک در میکده جوئید مرا

این رباعی نیز از خیام نیست، چرا که باده در رباعیات اصیل خیامی شکل مجازی دارد و بیانگر نمادی است اخلاقی و یا عارفانه.

"اما غلط فاحش این رباعی که ممکن نیست از زیر خامه خیام بیرون آمده باشد، موضوع تلقین ز شراب ناب گوئید مرا است. چه تلقین جمله شهادتین است که بر بالین محتضر یا بر جنازه مرده می‌گویند، یعنی کلماتی است که باید از دهان بیرون آید پس مشتمل بر صوتست و "شراب ناب" چه آوازی دارد و چگونه می‌توان از شراب ناب تلقین گفت اگر کلمه تلقین با چنگ و عود تلفیق شده بود معنی می‌داد ولی کلمه شراب نامربوط می‌شود." ۱۹

۱۰- رباعی زیر را نویسندگان در مقاله "نگاهی به دو شاعر" به خیام نسبت داده‌اند:

دنيا دیدی و هرچه دیدی هیچ است      و آن نیز که گفتی و شنیدی هیچ است  
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است      آن نیز که در خانه خزیدی هیچ است

این رباعی نیز از خیام نیست و از عطار است و به بابا افضل نیز منسوب است. گذشته از آن با سبک خیام هیچگونه هماهنگی ندارد. آقای فولادوند که عدم اصالت این رباعی را به خیام ثابت کرده است در این باره چنین می‌گوید:

"در رباعیات اصیل خیام که در سندبادنامه و تفسیر فخررازی و مرصدالعباد و غیره آمده‌اند نوعی خشکی و کهنگی و زبری و حتی نا پختگی دیده می‌شود. در صورتیکه هر قدر به عصر مغول نزدیکتر می‌شویم سوز و گداز و نرمی بیان بیشتر و حالت تسلیم و رضا و توکل و انفعال صرف و درویشی مشهودتر می‌گردد. از اینرو عصر مغول را می‌توان عصر تسلیم و رضا و توکل نام نهاد و دوران حافظ را عصر رندی و بی تفاوتی خواند. کما اینکه عصر غزالی و خیام را می‌توان روزگار بحران اندیشه و تجدید نظر

## ۷۰ فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام

در معارف دینی و عقلانی گفت.

پس رباعیاتی از قبیل رباعی فوق و نیز رباعی ای بی خبران شکل مجسم هیچ است... الخ به عصر خواجه حافظ بیشتر می‌برازد تا قرن پنجم و حال آنکه رباعیات فلسفی نظیر: چون رفتم من جهان چه محدث چه قدیم، الخ، اگر هم از خیام نباشد مسلماً زاده عصر بحران فلسفه و مناقشه وجدل وامعان نظر در معارف است.<sup>۲۰</sup>

۱۱- رباعی زیر را نویسندگان در مقاله "نگاهی به دو شاعر" به خیام نسبت داده‌اند:

این کهنه رباط را که عالم نام است	آرامگه اسلوق صبیح و شام است
بزمی است که وامانده صد جمشید	قصری است که تکیه گاه صد بهرام است

این رباعی از خیام نیست و از خاقانی است.

۱۲- رباعی زیر در مقاله "نگاهی به دو شاعر" از خیام دانسته شده است.  
آنان که کهن شدند و آنان که نوند  
هرکس به مراد خویش یک یک بدوند  
این کهنه جهان به کس نماند باقی  
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند  
این رباعی از خیام نیست و از حکیم سنائی است و در نسخه خطی دیوان او که در کتابخانه مجلس است آمده است.

۱۳- نویسندگان رباعی زیر را به خیام نسبت داده‌اند.

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم	ایزد داند که آنچه او گفت نیام
اما چو در این دیر خراب آمده‌ام	آخر کم از آنم که بدانم که کی‌ام

این رباعی از خیام نیست، از ابن سینا می‌باشد.

۱۴- رباعی:

آنان که محیط فضل و آداب شدند	در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تساریک نبردند بروز	گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

جزو رباعیات اصیل خیام است ولی نویسندگان مصرع دوم بیت اول را غلط ضبط کرده‌اند (نگاه کنید به مقاله "نگاهی به دو شاعر").

یعنی نوشته‌اند: در کشف حقایق، شمع اصحاب شدند.

۱۵- رباعی:

## آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۷۱

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی چنین فلک را ز میان  
از نو فلک دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان  
اصیل است ولی نویسندگان در مقاله "نگاهی به دو شاعر" مصرع دوم آن را به صورت غلط زیر "برداشتمی من این فلک را زمین" ضبط کرده‌اند.

"برداشتمی" یعنی: من برمی داشتم (اول شخص مفرد) و امکان اشتباه آن با شخص دوم و سوم نیست بنابراین تأکید شخص اول فعل با اضافه کردن بلافاصله ضمیر "من" غیر ضروری و غیر شاعرانه بوده یا تنگی قافیه و یا صفات بخود بالیدن و "منم زدن" را می‌رساند که همگی از خیام دور بود.<sup>۲۱</sup>  
۱۶- در مقاله "روش‌گزینش رباعیات" نویسندگان رباعی:

این هم‌نفسان مرا ز می قوت کنید وین چهره کهربا چو یاقوت کنید  
چون در گذرم به باده شوئید مرا وز چوب رزم، تخته تابوت کنید

به خیام نسبت داده و برای اصالت آن چنین استدلال کرده‌اند:

می دانیم که خیام رساله‌ای دربارهٔ سنگهای قیمتی و جواهر بنام رساله فی الاحتیال لمعرفة مقدار الذهب والفضة فی جسم مرکب منهما دارد که در آن به احجار گرانها اشاره رفته است، همچنانکه در این رباعی نیز نام دو سنگ قیمتی کهربا (زرد) و یاقوت (سرخ) آمده...

گویا نویسندگان مقاله اصلاً رساله فی الاحتیال... را نخوانده‌اند و یا لاقلاً به عنوان آن توجه نکرده‌اند. زیرا این رساله مختصر خیام درباره تعیین عیار طلا و نقره و شمسی است که از این دو فلز ترکیب شده است. اصولاً این رساله ربطی به سنگهای قیمتی ندارد.

وانگهی کهربا که اسم علمی آن سوکسین (Succin) است، جزو صمغهای فسیل است نه سنگهای قیمتی. گذشته از اینها در این رباعی مورد بحث هم مراد از کهربا و یاقوت، رنگهای زرد و سرخ است.

اما رباعی مزبور که در آن "می" هدف سراینده است، همانطوریکه پیش از این نیز اشاره کردیم، نمی‌تواند از خیام باشد.

در رباعیات اصیل خیام، "می" و شراب، به شکل نماد استعمال شده‌اند و

خیامی که در یکی از رباعیات خود می‌گوید:

چون باید مرد و آرزوها همه هشت  
چه مور خورد بگور و چه گرگ به دشت  
دیگر غم این ندارد که پس از مرگ او را به باده بشویند و یا نه.

۱۷- نویسندگان در مقاله "روش گزینش رباعیات" رباعی زیر را از خیام دانسته‌اند:

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس  
در پیش نهاده کله کیکاووس  
باکله همیگفت که افسوس افسوس  
کو بانگ جرسها و کجا ناله کوس؟

دانسته‌اند و نظر دانشفر، یکی از معاصرین را در رد انتساب این رباعی به خیام باطل شمرده‌اند.

دانشفر بر این عقیده بوده که چون کلمه "کله" به معنی "سر" واژه جدیدی است، بنابراین چنین رباعی نمی‌تواند متعلق به خیام باشد.

اما نویسندگان مقاله معتقدند که "کله" کلمه جدید نیست زیرا در بیت زیر از عنصری آمده است:

اگر دو کله پوسیده برکشی زد و گور  
سر امیر که داند زکله‌های گدا؟

درست است که واژه "کله" کلمه جدیدی نیست، اما همانگونه که آقای فریدون جنیدی نیز تصریح کرده‌اند از حکیمی چون خیام بسیار بعید است که چنین کلمه زشتی را برای شخصیتی همچون کیکاوس استعمال نماید. ادب و نزاکت چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

مگر نه آنست که ایرانیان از دیرباز واژه‌های زشتی چون "کله"، "لنگ" و "پوزه" را که به معنی "سر"، "پا" و "دهان" می‌باشند تنها برای حیوانات و پدیده‌های پلشت و اهریمنی بکار می‌برده،<sup>۲۲</sup> و از استعمال این کلمات برای آدمیان و آفریده‌های اهورائی بشدت پرهیز می‌کرده‌اند؟ بنابراین حکیمی چون خیام، چگونه می‌تواند پشت پا به اصول اخلاقی نیاکان خود زند.

صرف‌نظر از این نادرستی، در رباعی مورد بحث، خطای دیگری نیز راه یافته است و آن کاربرد واژه "افسوس" در معنی "دریغ" می‌باشد.

زیرا میدانیم که این واژه پارسی حتی تا دو سه قرن بعد از خیام نیز در معنی

۲۲. فریدون جنیدی، "شناخت سروده‌های خیام" متن سخنرانی در همایش جهانی خیام در نیشابور، سال ۱۳۷۹ هـ ش



آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۷۳

"ریشخند" استعمال می‌شده است.<sup>۲۳</sup> مثلاً در تاریخ بلعیمی چنین می‌خوانیم:  
"مردمان وی را افسوس همی کردند"

و یا رودکی در بیت زیر آنرا به همین معنی گرفته است:

باد وابرست این جهان فسوس      باده پیش آر هرچه باداباد  
با توسل به همین محک می‌توانیم رباعی زیر را نیز از رباعیات اصیل خیام جدا کنیم:

افسوس که نامه جوانی طی شد      وان تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب      فریاد ندانم که کی آمد کی شد

زیرا کلمه "افسوس" در آن بمعنی "دریغ و درد" آمده است.

در رباعی اخیر علاوه بر این ناهماهنگی، اشتباهات دیگری نیز وجود دارد که از آن جمله آوردن ماه "دی" در مقابل فصل "بهار" است.

و یا "اگر سخن از مرغ بمیان می‌آید، نمی‌باید که با آمد و شد، از آن یاد کرد که مرغ فرو می‌نشیند، و پرواز می‌کند"<sup>۲۴</sup> دیگر آنکه بجای فعل "ندانم" می‌بایست از فعل ندانستم و یا در نیافتم استفاده شود: ندانستم که چگونه پدید آمد و چسان پرکشید و رفت همانطوریکه حافظ نیز در بیت زیر چنین کلمه‌ای را استعمال کرده است:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم      که کیمیای سعادت رفیق بود و رفیق

در رباعیات دیگری که نویسندگان در جای جای مقالات خود آورده‌اند جای بحث و گفتگو فراوان است و چون ما می‌خواهیم با استدلال منطقی عدم اصالت آنها را ثابت کنیم فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌کنیم. و حال از معترض محترم سؤال می‌کنیم که: آیا تصور نمی‌کنید که در شناخت خیام به بیراهه رفته‌اید؟